

ادب عامیانه دری تفسار

ACKU

مؤلف: دکتر قویلی



ادب عاميانه

دری تخار



تأليف

پوهنمل عبدالقيوم قويم

ادب عامیانه دری تخار

فهرست مطالب

مضمون	صفحه
چند سخن ...	۱
ارزش مطالعه ...	۷
پیشگفتار	۹
انواع ادبیات عامیانه	۱۰
دو بیتی	»
سرود	۲۳
نثر .. ضرب المثل	۳۰
افسانه	۳۶
فهرست مأخذ	۴۳

چند سخن بعنوان مقدمه

ادبیات عامیانه یک مبحث بسیار دلچسپ و ارزنده‌است. این بخش از ادبیات در تحت مبحث فلکور Folklore می‌آید. ولی چون اهمیت زیاد دارد و در معرفی اندیشه‌های مردم عوام نقش بزرگ را بازی است، بنا برآن محققین آنرا بصورت جداگانه بررسی میدارند. فنکلور اصطلاح عمومی است که اساطیر، افسانه‌ها، امثال و حکم، رقص، جادوگری، خرافات، ترانه‌ها، سرودها، شوخی‌ها، و رسوم و رواجها بی‌را که از نسلی به نسل دیگر

انتقال می یابد، در بر میگیرد. مطالعه و تحقیق فلکلور، تمایلات ذوقهای متنوع را بخود معطوف داشته است. چنانکه در نتیجه تحقیقات پیگیر سرادوارد تایلر (۱) ۱۸۵۳ - ۱۹۳۱ م و سر جیمز جورج فریزر (۲) ۱۸۵۳ - ۱۹۳۱ م، انثرو پولو جیست های انگلیسی و در نتیجه کاوشهای متداوم جان او بری (۳) ۱۶۸۷ م (۳) و توماس (۴) ۱۸۳۶ م باستان شناسان آن مملکت این حقیقت آشکار شده است (۵).

از جمله موضوعات بالا، دویستی، سرود، ضرب المثل و افسانه بنام ادبیات عاسیانه موسوم است. این ادبیات در شناسایی اندیشه ها و عقاید مردم نقش بسزایی دارد.

بقول برونسلامیلینوفسکی ۱۸۸۳ - ۱۹۳۲ م، دانستن اندیشه ها و عقاید، عادات و فعالیت های اجتماعی مردم یک سر زمین علاوه بر سایر پدیده های ثقافی در متن آثار فلکلور یک آنها مندرج است. از میان موضوعات فلکنوری، اساطیر نزد بعضی از دانشمندان غربی چندان ارجحی ندارد فریدریک ماکس میولر (۶) ۱۸۲۳ - ۱۹۰۰ م که نظریات وی هواخواهانی داشته اساطیر را به مشابه مرضی پنداشته که جسم نیرومندان انسان را پیوسته اذیت داده است (۷) او بدین عقیده است که یک انسان غیر عادی در یک داستان عاسیانه جزیک قهرمان موسوم چیزی نیست بدان سبب از مطالعه اینگونه داستان ها، جز یک چیز موهوم به ذهن انسان خطور نمی کند. بقول اندریو لنگ ۱۸۳۳ - ۱۹۱۲ م. قهرمانان در داستان های عاسیانه و اساطیر سمبولهایی اند که در بین مردم کشورهای مختلف اعمال گوناگون را به دست اجرا سپرده اند. گروهی دیگر بر آنند که اساطیر مثالهای فانتزی میباشند که در جریان تاریخ بوجود آمده اند.

- 1— Sir Aduard Tylor.
- 2— Sir Jamas Georg Frazer.
- 3— John Aubrey.
- 4— W.J. Thomas

۵ - انسکلو پیدیا ریپتا نیکا

- ۶ - 1- Friedrich Max Muller.

۷ - انسکلو پیدیا یای امریکا نا ج ۹.

سر ادوارد تا یلر و اند و ریو لنگک ، معتقد اند که داستانهای اساطیری در جریان تاریخ از یک نسل به نسل دیگر بدون تغییر انتقال می‌کند تا وقتی که مفهوم و مدلول اصلی آنها از خاطر ها فراموش گردید و از حیات روزانه مردم مجزا شد و نسل های بعدی از قبول و اعتقاد به آن امتناع ورزیدند .

برخی از نویسندگان فلکور را از مظاهر طبیعت می‌انگارند، زیرا قهرمانان حکایت‌های عامیانه ، نقش آفتاب ، باران ، ابر ، زلزله ، آتشفشان ، توفان ، باد و غیره را تمثیل میکنند .
 بروی هم ادبیات عامیانه یک نوع طرز تفکر راجع به تفسیر جهان عینی و حوادث عینی و ذهنی است .
 چنانکه به گفته کیلینک ادبیات عامیانه متضمن تفسیر موضوعات و اهداف ذیل است :

۱ - خلقت و انصال زمین و آسمان

۲ - خصوصیات تاریخ طبیعت .

۳ - مبداء تعاون انسانی .

۴ - منشاء عرف و عادات مذهبی (نیایش موجودات مقدس) و اجتماعی .

حس کنجکاوی آدمی در دوره های اساطیری و تاریخی متمایل بوده است تا به کنه جهان و اصل و ماهیت اشیا و ماحول خویش وقوف پیدا کند . روی همین اصل مطالعه و تدوین ادبیات عامیانه ملل مختلف یکی از اساسی ترین کارهای ملی و ثقافتی بشمار میرود . آنانیکه در فکر تدوین و تفسیر عناصر این ادبیات میشوند ، گویا کارشان مهمل احیایی از گذشته فراموش شده است .

۴

در سابق در بعضی از کشورهای جهان جمع کنندگان ادبیات عامیانه ، تا اینها تا نامتنظمی را که ارزش اندک داشت ، بوجود آوردند . آنها با جمع آوری و تدوین برخی از سواد درین ساحه مصدر خدمتی شدند . توجه آنان بیشتر به ساحه جغرافیایی سپذول گردیده است . چنانکه جمع کنندگان افسانه ها ، ضرب‌المثل ها و سرود های یونان باستان و سیلون را میتوان بحیث مثال در اینجا یاد آور شد .

ویلیام اریسکم (William R. Bascom) در کتاب وظایف چارگانه فلکلور (۱)

برآنست که باید مطالعات و تحقیقات درباره ادبیات عامیانه بدین طرز صورت گیرد :

- ۱- اشکال متنوع ادبیات چه وقت و در کجا گفته شده است ؟
 ۲- کدام اشخاص آنها را بوجود آورده اند ؟
 ۳- بکار بردن طرحهای دراماتیک از قبیل حرکات گوناگون، تغییر قیافه، تقلید و عکس العمل های روحی و غیره توسط راوی .

- ۴- سهم شنوندگان در تشویق، پذیرش و انتقال سراینندگان و قهرمانان داستانی
 ۵- آشنایی مردم با اصطلاحات فلکلوری .
 ۶- طرز تفکر مردم در باره این اصطلاحات .

این نوع طرز تحقیق ادبیات عامیانه را از دایره فراموشی و زوال بیرون می کشد .

امروز با پیشرفت معاینات تحقیقاتی در ساحه های گوناگون ثنائی و مدنی، تحقیق فلکلور به مرحله تازه ای رسیده است و بتاسی از این روش جدید، چنین معلوم میشود که محققان بیش از راه تحقیق واقعی تا اندازه بی بدور افتاده بودند (۱)

فلکلور بحیث یک پدیده ملی و ثقافتی همیشه مورد توجه قرار گرفته و در تدوین و تفسیر عناصر فلکلور یک کوشش بسیار شده است. امروز در بسیاری از ممالک جهان موسسات و انجمنهای تحقیقاتی موجود است که پیوسته درین زمینه کار میکنند. از آنجمله انجمن فلکلوری لندن (سال تاسیس ۱۸۷۰م) و انجمن امریکائی (تاسیس ۱۸۸۸م) را میتوان نام برد. انجمن تحقیقاتی لندن مجله ای بنام *The Folklor Journal* و یک سلسله نشرات دیگر جهت پخش نمودن موضوعات گوناگون فلکلوری داشته است. در آمریکا مجله ای بنام *The Journal of American Folklore* و بسیاری از نشرات دیگر موجود است که بکار اشاعه ادبیات عامیانه و برخی از موضوعات دیگر فلکلور یک اشتغال دارند.

همینطور در آلمان، جمهوریهای اتحاد شوروی، استرالیا، سوئد، ژاپن، یونان، آیرلند، مکزیکو، ممالک اسکانندیناوی و غیره سازمانهای تحقیقاتی فلکلوری موجود میباشد. آرشیفها و موزیمهای ادبیات عامیانه و هنرهای محلی در اکثر ممالک جهان سرگرم نگهداشته و حمایت

میراث‌های خویش می‌باشد و جای دارد این عمل نیک بطور روزافزون در همه شمال‌ک جهان توت گیرد. طبقه بندی ادبیات عامیانه یک مساله بسیار بغرنج است. محققان در این زمینه طرح‌ها و روش‌های جداگانه بی‌راپیشنهاد و ارائه کرده‌اند. ممکن است روش برخی از آنان از رهگذر عدم تشخیص اصطلاحات ثقافت‌های مختلف چندان مورد توجه قرار نگرفته باشد. مادرا اینجا از طبقه بندی سر جورج لارنس گومی (۱) ۱۸۵۳-۱۹۱۶ م که در کتاب (Handbook of Folklore) وی آمده است یاد آور میشویم:

۱- قصه‌های عنعنی Traditional Naratives: حکایت‌های عامیانه، داستان‌های قهرمانی قرانه‌ها، سرودها و غیره.

۲- رواج‌های عنعنی Traditional Customs عرف و عادات محلی، مراسم و بازیها و فستیوالها.

۳- عقاید و خرافات Superstitions and beliefs: جادوگری، نجوم، تمرینات خرافی و سوهموسی.

۴- خطابه عامیانه Folk Speech خطابه‌های مبتدول عامیانه، فهرست اسامی، ضرب‌المثل‌ها

اشعار هجائی و معمی‌های عوام پسند.

سر جیمز جورج فریزر انگلیسی در کتاب شاخه طلایی (۲) و سایر آثارش ابداعات ادبی جذاب

عامیانه را گردآوری نموده و طبقه‌بندی و انواع تحلیل و تفسیری را که نسل‌های بعدی از آن

استقبال شایسته‌ای کرده‌اند احتوا کرده است. این دانشمند

در دوازده جلد کتاب «شاخه طلایی» موضوعات آنی را که عبارتند از: هنر جادویی، تحریمات و

سخاطرات روحی، ارواح متواری، دکترین ارواح داخلی، فدیه و غیره می‌باشد. تشریح کرده است

و در بخش آخری جلد‌های دهم و یازدهم به موضوعات اختصاصی اروپائی تماشایی گرفته و ضمناً

راجع به عرف و عادات بومی‌های استرالیا و بوریو و اسکیموها مطالبی نگاشته است.

روی هم رفته صرف نظر از مبدأ و منشأ ادبیات عامیانه، این پدیده‌های اجتماعی سل با هم شباهت

نزدیک می‌سازند و بطور عموم گفتار، کردار و پندار انسان‌ها را انعکاس می‌دهند. برای نشان دادن

شباهت ادبیات عامیانه سل مختلف می‌توان این ضرب‌المثل انگلیسی

1- Sir George Laurence Gomme

2- The golden bough.

”When in Rome do as the Romans do“ (۱) را که از حیث شباهت معنوی، باین ضرب المثل دری «خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت باش» که در مملکت ما آنرا بسیار بکار میبرند، تقسیم مثال متذکر شد. همچنان این ضرب المثل چینی (کی ای تو خه یونگ تنگ چون (۲) با این ضرب المثل دری «بیک گل بهار همیشه» از نگاه معنی همسان است و هر دو در یک مورد استعمال میشود.

این نکته را ناگفته نباید گذاشت که بعضی از گروههای نژادی چنین می اندیشند که ایشان دارای مشخصات سایکولوژیک (روانی) هستند و بعضاً خویشتر را سیرا ث یو لو ژ یکی معین می انگارند ولی بيمورد نیست بگوئیم که شاید آنان در فکر ستایش خویش نباشند، بلکه خواسته باشند اظهار نمایند که طرز تفکر آنها بوجه آنانرا افتخار آمیز است که شبیه آنرا میتوان در ستا خیز پدیده های فکری اقوام دیگر سراغ کرد این افتخار به صورت عموم به آدمی زادگان ارتباط دارد و میراثها ی ذهنی مشترك بشمار میرود.

در نتیجه باید اظهار نمود که ادبیات عامیانه از یک حیات ملی ایده‌آلی بنشنا گرفته و گوشه‌ها یی از گذشته های مشترك ملت هارا تصویر می کند. بنابراین لازم است در تدوین و معرفی آنها از کمال سعی و اهتمام کار گرفت.

۱- با استناد به از یو هاند میرامان لدین انصاری استاد پوهنجهی ادبیات و علوم بشری - Kai i Tao hua, bu nang Tang Chun 2- استناد به از یو هاند قیام لدین داعی استاد پوهنجهی ادبیات و علوم بشری.

ارزش مطالعه ادبیات عامیانه دری

بحث درباره ادبیات مکتوب دری عمر دراز دارد. درست از عهد پوشنگیان هرات که دوره آنها با طاهر بن حسین آغاز گردید، تا دوره معاصر اشعاری در انواع و موضوعات گوناگون از شاعران نامدار که هر کدام یک تاز میدان شعر و شاعری است، بدست داریم. شاعران زبان پرمایه دری در خم و پیچ کوچه های زمان و در مکان های مختلف گوشه های گوناگون اوضاع جلسه خویش را به نهج پسندیده بی در قالب شعر ریختند. تاریخ تطور ادب ما من تشخیص ارزشهای سخنان آنان و ذوق خوانندگان تا ریخ ادبی این زبان شاهد تعریف و ستایش زیبای کلام ایشان است.

ادبیات مکتوب دری در طول دورهای مختلف بصورت همه جانبه معرفی شده است. مگر تا کنون را جمع به ادبیات شفا بی دری که در ذات خود در شنا سایی احساسات و عواطف، طرز زندگی، نحوه بینش، امید و حرمان، خوشی و غم، معتقدات، رسوم و واجها و صدها مسأله دیگر حیاتی و وطنداران ما نقش بسزا دارد، یا هیچ تدقیق و تحقیق صورت نگرفته و یا اگر صورت گرفته باشد، بسیار اندک است. شاید بعضی از مجله ها و روزنامه ها و جراید کشور ما بصورت جسته و گریخته برخی از دوبیتی ها را بدون تشریح و تفسیر بصورت منتخب و گلچین نشر کرده باشد، و یا ممکن است بچاپ بعضی از داستانهای عامیانه دری نظیر (سیاه سوی و جلالی) اقدام شده باشد. لیکن نظریه اهمیت این موضوع در این رشته از ادبیات لازم است بیشتر کار شود. ادبیات عامیانه دری در گوشه های گوناگون مملکت باید جداگانه تحقیق و دسته بندی شود زیرا هر منطقه خصوصیت جداگانه دارد. شبکی نیست که جمع آوری و تدوین ادبیات عامیانه دری کاری مشکل است، اما برای روشن ساختن این ثقافت ملی باید روزها و شبها کوشید و وجیه ملی خویش را ایفا کرد. ادبیات عامیانه نمودار هیجانات و تاثیرات آدمی است. انسان همیشه از مشاهده زیبا بیها و زشتیها و بسیاری از مظاهر دیگر متاثر میشود. یعنی گاهی از دیدن چیزهای خوب و پسندیده احساس مسرت می کند و زمانی از مشاهده چیزهای بد احساس غم می نماید و نتیجه این تاثیر را به نحوی تجسم میدهد. انسان برای اظهار

هیجان‌ها و احساسات درونی خویش پیوسته در فکر وسیله‌ها بی‌بوته است. صورت‌نگری، هیکل‌تراشی، رقص، آوازخوانی، موسیقی و ادبیات (شعرونشر) وسایلی بوده‌اند که تجسم و بیان احساسات درونی انسان‌ها از روزگار تا کنون به آنها ارتباط داشته است.

در اینجا مراد ما از ادبیات تنها ادبیات مکتوب نیست. بلکه ادبیات مکتوب و غیر مکتوب (شفایی) هر دو منظور نظر است و نمی‌توان ادبیات غیر مکتوب را که در بعضی از جوامع تدوین و چاپ شده‌ولی در زبان دری تا کنون فرصت این کار کمتر میسر بود، از شمار بیرون کرد. اهمیت مطالعه و تحقیق ادبیات عامیانه در ایران کمتر از اهمیت ادبیات مکتوب آن نیست، به همان نحو یک آثار شعری و نثری چاپ شده این زبان، بهترین سند برای معرفی اوضاع زندگی هم‌سپه‌ن ما محسوب می‌شود، آثار شعری و نثری شفاهی زبان دری نیز از پراچ‌ترین وسیله برای شناسایی احساسات و عواطف و طنداران‌مندی باشد که در دره‌ها و کوه‌پایه‌ها به انواع گوناگون زندگی می‌کنند. در اینگونه آثار ادبی دوستی و دشمنی، جوانمردی و نوجوانمردی، صداقت و خیانت، وصال و جدایی، کار و بیکاری، شتاب و تنبلی و نظایر این موضوعات انعکاس یافته است. بنابراین در این خصوص به مطالعات دابنه‌داری باید دست زد، وظیفه اصلی و اساسی را که زبان و ادبیات بردوش ما گذاشته است به دست اجرا سپرد و در این مورد سرسشقی دیگران شد و راهی برای تحقیق آنان در این زمینه باز نمود.

پیشگفتار

پوهنځي ادبيات وعلوم بشري مانند ساير مؤسسات علمي و فرهنگي افغانستان هميشه در پي آن بوده است که در راه احيا و گسترش موضوعات تاريخي، ادبي و هنري و مانند اهنهاگامهاي شمر بردارد و اين مظاهره ارز شمند را مورد استفا ده علاقمندان قرار دهد. بتاسي از همين امر، استادان اين پوهنځي تا کنون به تاليف آثار سودمند در زمينه هاي مختلف پرداخته و ما حاصل مساعي پيگير خوشن را به مطالعه ذوقمندان گذاشته اند.

من، به اثر تصويب مجلس استادان محترم شعبه زبان و ادب دري، براي ترغيب از رتبه پوهيالي به پوهنياري به کار تحقيق و نگارش اين اثر پير داختم و پس از مدت يک و نيم سال آنرا به همين شکل که اکنون از نظر خواننده ارجمند مي گذرد تکميل کردم. اين اثر در حقيقت منعکس کننده ادبيات عاميانه دري بعضي از نواحی ولايت تخار مي باشد و شامل دو پيتمها، سرودها، ضربالمثلها، و افسانه هاست. من در ضمن مسافرت به مناطق و نواحی آن ولايت و تماس با اشخاص متعدد که از همکاري و لطفشان نهايت متشکرم، آنها را ثبت و تاجا يکمه مقدور بود شرح و حواشي کردم. اميدوارم با تاليف اين اثر که عاري از نقايص و نواقص نيست، خدمت ناچيزي در زمينه پخش و معرفي فرهنگي ملي انجام يافته باشد.

پوهنمل عبدالقيوم قويم

کابل ۱۸ ثور ۱۳۵۱

انواع ادبیات عامیانه دری

ادبیات عامیانه دری که در حقیقت بمثابة گنجینه گرانبهاست و در انعکاس و اشاعه افکار مردمان کشور مانقش برانزده دارد، شامل افسانه ها، ضرب المثل ها، ودوییتی ها، ترانه ها، سرود ها، شوخی ها و غیره میباشد که بصورت عموم آنها را میتوان بد و بخش عمده شعر و نثر تقسیم نمود.

هر یکی ازین اجزاء بخشهای عمده شعر و نثر از نگاه موضوع به (عشقی، مذهبی، اجتماعی، و غیره ...) نیز دسته بندی میتواند شد. من در این رساله نخست آنها را بصورت الفبای ترتیب کرده سپس هر کدام را بطوریکه مدلول آن ایجاب می کند، شرح و تفسیر نموده ام.

شعر

دو بیتی :

سر ادف اصطلاح «دو بیتی» در زبان دری بعضی اصطلاحات دیگر نیز موجود است. مثلا مردم دره زیبای پنجشیر «سنگ گردی»، مردم بعضی از ولسوالی های ولایت تخارستان چاه آب «فلک» و مردم برخی از مناطقی دیگر افغانستان چهار بیتی و بعضی شاید اصطلاحات دیگری را بجای دو بیتی بکار برند.

گویند گان قسمتی ازدو بیتی ها معلوم نیستند بدان سبب جای دارد که آنها را مال مشترک همه مردم بدانیم. اینک به معرفی و تفسیر و ایضاح برخی از دو بیتی های عامیانه دری ولایت تخار می پردازیم.

ای (۱) دختر بافنده ره یارش باشم
 ماکوی (۲) برنجی میرود شستی به شست (۳)

مانند نوره (۴) در کنارش باشم

در این دویستی انسان از برقرار ی عشقی میان دور دلداده بیکه در دره ها و کوهپایه های صفحات شمالی افغانستان (مخصوصاً تخار) که تحقیقات من بیشتر به همان منطقه ارتباط می گیرد) حیات بسر برده و یا رسوم و عادات، مشغله های محلی آشنائی و پیوند دیرینه دارند و توقف پیدا می کنند. از مطالعه این دویستی چنین معلوم میشود که پسری مفتون و مسحور جمال دوشیزه یی شده است که خانواده اش حرفه بافندگی دارد. زیرا اصطلاحات بافنده، ماکو، نوره و تار های ابریشم قرمزی و تاراز اصطلاحات و کلمه های مخصوص همان پیشه بشمار میرود.

عاشق در این دویستی احساسات، خویشن را طوری ابراز میدارد که گویا از وصال معشوقه برخوردار بوده است. این حقیقت مخصوصاً از مصراع آخر دویستی (مانند نوره در کنارش باشم) آشکار می گردد. بصورت عموم بمعنای دویستی چنین است که من یار و عاشق این دختر بافنده می باشم، یارم چون ابریشم قرمزی است و من تار آن هستم. یعنی با هم پیوند و اتصال (به گفته مولینای بلخی دو روح در یک بدن) داریم.

من میاند نوره، آچنانکه در کنار بافنده میباشد، در کنار او هستم.

در اینجا مصراع (ماکوی برنجی میرود شستی به شست) بدان سبب آمده که موضوع به سبب تکرار اصطلاحات مخصوص بافندگی تسلسل و استحکام پیدا کند. اگر دقیق تر تحلیل شود میتوان گفت که حرکت ماکوی برنجی البته به سنگینی (طوریکه اهل این حرفه گویند ماکویه سنگینی و لنگر حرکت می کند) رابطه عشقی میان دلداده و دلبهر است که به بسیار دقت و ستانت دوام می کند و همچنانکه از حرکت مداوم ماکو تکه بافته میشود و بافنده آنرا بدور نوره می پیچد، جریان مداوم عاشقی میان دو دلداده بالاخره به سرحد

۱- ای به کسر الف : مغلف این.

۲- ماکو: آله ایست که در بافندگی (مانند در ماشین خیاطی) بکار میرود.

۳- شست : انگشت کلان

۴- نوره: اسم آله (از مصدر نوردیدن بمعنای پیچیدن و طی کردن) و آن

چوبیست بشکل اجزائی که بدور آن تکه بافته شده را می پیچند.

اتصال و موفقیت آنان می‌رسد.

ای (۱) سلسله برگ درختان دل‌سن
 قصیدی کردم از ای (۳) کوهستان بروم
 دل‌تنگ‌شده درای (۲) کوهستان دل‌سن
 پابند شده بیک مسلمان دل‌سن

قلب عاشق پیوسته در تپش است، تپش معلول علتی است که باید آنرا عشق نامید. درین دو بیت
 دل به برگ تشبیه شده است زیرا برگ بعضی از درختان مانند برگ سیب و نالک و غیره به قلب بسیار
 شباهت دارد، و زش که محذوف می‌باشد، وجه شبهه است تشبیه دل به برگ در محاوره عوام بسیار
 معمول است - طوریکه گویند: «دلم مثل برگ می‌لرز» دل‌تنگ شدن عاشق
 و قصد کردن او برای ترک کردن کوهستان؛ هم سببی دارد. اما سیخو اهد از آن
 دیار برود ولی او را یارای رفتن نیست. زیرا دل‌وی در زنجیر عشق مسلمانی گرفتار است.
 ای (۳) کرته تو گل دورنگه ما نه
 سن می‌شنوم تو یار نو می‌گیری
 ابروی کجست دسته چنگه ما نه
 ای یار فوت سگ گرنه (۵) مانه

دل‌داگان همیشه از جدایی محبوب‌شان پریشان و در اضطراب هستند. این جدایی در محیط
 های مختلف بنا بر شرایط عینی و ذهنی گوناگون سببیت دارد. بدین معنی که یا دو دوست
 خودشان از هم جدا میشوند و یا اینکه اولیا و وابستگان‌شان آنها را مجبور به جدایی میکنند.
 این دو بیتی نمودار چنین یک وضع میباشد. ولی از آنجاییکه دیده میشود ظاهر عاشق و معشوق
 این حادثه شده است. چون در اطراف و اکناف افغانستان پسر با دختر در انتخاب همسر
 اختیار تام ندارد و هنوز هم به همان رسم پیش‌پدران در انتخاب همسر و ازدواج آنها نقش
 سهمی دارند و محل این سئواله را آنان به دست اجرا می‌سپارند، بنابراین چنین می‌نماید که
 معشوق را یکی از وابستگان وی به شخصی دیگر که شاید نسبت عاشق و وی در جاه و مکتب و
 رسوخ برتر بوده است به همسری داده ولی عاشق وی تقصیر و گناه را به گردن معشوق افکنده است.

۱- بکسر اول: این

۲- ایضاً

۳- ایضاً

۴- بکسر الف: این

۵- سگ گرنه: سگ تنبل و منحوس که وظیفه پاسبانی را بخوبی اجرا نکند و قابل نگه‌داری نباشد.

بدان سبب خطاب به او می‌گوید که تو بسیار زیبا و دلبر هستی. کرته (پیراهن) ات به گل دورنگ می‌ماند و بروی کجت همسان دسته چنگک است. ز بیایی چون ترا سزاوار نیست که یاری بگیری که مانند سگ گرننگ تنبل و بی‌کاره باشد و هیچ کس او را نپسندد و همه از دیدارش متنفر باشند.

ای (۱) جوژه (۲) جان‌خانه گرفتنی در بر
 شاهین شوم و ترا گیرم از لب جر (۳) آهسته گیرم از تو نریزه یک پر
 دره‌ها، تپه‌ها و کوهپایه‌ها محل بروز حوادث گوناگون است. در این دو بیت عا شق
 با الفاظ بسیار ساده ولی شیرین معشوق کوه نشین خود را به کبوتر آراسته و پاک تشبیه کرده
 است، زیرا کبوتران در ترتیب و تنظیم پره‌های خود بسیار محتاط و مواظب اند و می‌خواهد
 مانند شاهین که کبوتر را فرا چنگ می‌آورد، معشوق خویش را در آغوش بگیرد، بطوریکه
 به او آسیبی نرسد.

ای «۵» خانه پیشاور نمی‌شد نظرم
 هروقت که بسوی خانه اش می‌نگرم
 جمال زیبا رویان جذاب و عدم وصال آنان طاقت فرسات. مخصوصاً آن خوشگلی کسسه
 در مقابل اقامتگاه دل داده بی‌ستمکن باشد و یاری وی مسحور جمال آن زیبا روی گردد و ولی
 دیگر نتواند با او پیوندی قایم کند. بنابراین یاد او هر لحظه غمی پدید می‌آورد. دوری
 از دیار دلبر زمینه را برای تقلیل و یا اضمحلال محبت فراهم می‌تواند ساخت. به زعم عوام
 «حتی به زعم خواص نیز» عاشق و معشوقی که از هم فاصله مکانی دارند، شاید بتوانند از
 عشق همدیگر فراغت یا بند ولی آنها بیکه پیوسته با هم در تماس اند ممکن است آتش محبت
 آنان خاموش نشود. چنانکه مثل معروف «از دیده‌ت رو تا از دل‌ت روی» به آن حقیقت مطابقت دارد.

۱- بفتح الف: کلامه اد

۲- جوژه: یار، رفیق، معشوق.

۳- آلفته از مصدر آلفتن: آراستن، زینت دادن، آراسته

۴- جر: پرتگاه

۵- بکسر اول: این

ای «۱» جوهر جان در اندلیت «۲» بینم کی طاقت دارم ایقه دیریت بینم
 ای «۲» طاقت من ز ناعلاجی باشد در کوچه او گنده «۳» مه حیرت بینم
 دوستان از دیدار هم شاد میشوند. دوری آنها مایه تشویش روحی و سلابت خلط
 می گردد. هنگامیکه آرزوی انسانی برآورده نشد و مقصودش بحصول نیبوست شاید سنگت صبر
 و قناعت را به سینه بکوبد و مدتی از آه و فریاد باز ایستدز برا جزاین کار او را چاره نیست.
 با ملاحظه به دو بیتی بالا میتوان بدین حقیقت پی برد که دلدادگی بی از ناعلاجی و مجبوری
 بارگران هجران را بدوش دارد. او در زبیر این بار آه و فریاد می کشد.
 و ضجه می نماید. او اگر در واقع به وصال دلبرش نرسیده است، در عالم خیال شاید با
 صحنه سازی های گوناگون در حالیکه از فرط هجران شکایت دارد دست بدست یارش میدهد و یاد او
 بسوی اندلیل، جاییکه در ختان و گیاهان وحشی رو پیده است، میرود آنجا بطور دلخواه با
 معشوق را زو نیاز میکند و چون پرندۀ قفس نا دیده همچگل و صحرا که باشور و مستی پر واز
 می کند و می خواند، دیدار و گردش می نماید. لیکن این دیدار و گردش برای او کافی نیست،
 او می خواهد نگارش را در کوچه آبگنده، د هکده بی که از آن حسن و عشق بر خاسته، سیر
 (بسیار زیاد) تماشا کند.

اشب چه شبی است، نکاح کردن یا رومه از پیش بر م جدا کردن یا ریا مه
 در خانه با لایی چراغ می سوزد کافر ز نکا (۵) رضا کردن یا ربه
 چون عاشقی را از معشوقی جدا کنند و عمدا در راه وصال وی مانعی را ایجاد نمایند، چه قیامتی

۱- به فتح الف : کلمه ندها .

۲- اندایل به فتح الف و ک- رلا ۲ اول : نام منطقه بیست سرسبز و جنگل زا در آبگنده،

۳- آو گنده «آبگنده» : قریه بیست از مر بوطات علاقه داری شهر بزرگ بدخشان که در اصل آبگنده «جاییکه کتف شده باشد» بوده. اما فعلا به شکل آبگنده تبدیل شده است. این کلمه مطلقا آبگنده (آب گفته بده و پر از عفوالت» معنی نمی دهد : به سبب اینکه آب این منطقه همیشه جاری است. و هیچ شوری را نمیتوان سراغ کرد که در آن آب از آ ۲۱- بسیار عفوالت بگیرد و بدان علت به آبگنده موسوم شود .

۴- بگ- راول : این

۵- ز نکا (نحیر) زن ز نکا جمع (زنک) زنان.

نیست که بر سر اند و پنهانی شود. تصور این لحظه در اما تیک هر انسان با عا طفه را متهیج میسازد ولی تعجلش برای وی درد انگیز است.

چون ادبیات آینه و نمودار وضع زندگی مردم است، بنا بر آن چنین حوادث غم انگیز مضمون اساسی آنها تشکیل میدهد و این واقعیتی است انکارنا پذیر و از تحلیل و تفسیر ادبشفا بی و کتبی زبان دری آشکار می گردد. بطور مثال مادر دو بیته با لای می بینیم که چگونه یک تعداد اشخاص به وسایل گوناگون زمینه جدایی دل داده را فراهم میسازد (غافل از اینکه عمل آنان سرانجام ناسامیمون بسه بسا رآرد) و بسا نشان دادن «با غهای سرخ و سبز» و عهد های گوناگون، رضایت یکی از طرفین را حاصل می نمایند و این روشی است که در زندگی اجتماعی مهنوز هم هوا خواهانی دارد و در اندیشه بعضی اشخاص جاگزین است بنا بر آن گوینده دو بیته فوق از آن شب تیره هول انگیز که در آن به صدحیله و بواسطه تلقین های چوب و نرم شرنگ نامرادی راد رکام جان دو دل داده می ریزند، متفرق است و صفای آینه طبعش به زنگار یاس مگرد می شود و بدان سبب در فکر انتقام از این وضع می نرآید. نگارنده این سطور و ممکن است خواننده از جمند، این موضوع را در خلال پدیده های ادبی ما، بار بار خوانده و نیز در ساحت عمل مشاهده کرده باشد. لیکن با سیر و قفه نا پذیر زمان و با تنویر افکار مردم این وضعیت جای خود را به وضع نیکوتری و میگذازد و اندیشه های نوین آنها پدید خواهد ساخت. طوریکه امروز آن آثار در مرحله نا پدید شدن است.

از خانه بر آمدیم و گفتیم خدا از یار عزیز خود شدید زنده جدا

یاران و برادران مرا یاد کنید کردم سفری که آمدن نیست مرا

مسأله سفر کردن از دیار معشوق مسأله بی است در ادب دری به و فرت از آن صحبت شده

است. گوینده بیکه شخصا تاثر درونی خویش را در همچو موارد ابراز داشته و یا وضع

عاشقانه را تمثیل نموده به این مسأله توجه خاصی مبذول داشته است. سفر کردن از دیار یار

بسیار رجائکده و طاقت فرساست.

در این دو بیتی معلوم نیست که عاشق چرا سفر می کند و از یار عزیز خود زنده جدا می شود. و از دوستان و پیوستگان التماس یا دآورش را می نماید. و خاطر نشان می سازد که سفر او بازگشتی ندارد. ابهام دو بیتی مذکور در آن است که کیفیت و چگونگی سفر عاشق هویدانیست و تذکر داده نشده است که عاشق به سبب اشتراک در جنگی و یا بعثت پیدا کردن کار و مشغولیتی و یا برای کدام منظور دیگر از دیار یارش سفر می کند. در ادبیات دری به اشعاری بر میخوریم که عاشق برای اشترک در محاربه و بغرض از هم پادشاهان صفت دشمن نامزد خود را در خانه و عروس خویش را در حجله می گذارد و برای انجام این هدف عالی از دیار یا سفر می کند چون مردمان دره نشین بعضاً ثروت و مکننت مکنی ندارند، لذا برای پیدا کردن مال و مکننت که وسیله حصول خوشی و رفاه و شادکامی است به مسافرت می پردازند تا با آن دختی به وطن بازگردند و زمینۀ وصال و ازدواج با یارشان را فراهم آورند و یا شاید بنا به علل گوناگون دیگر از وطن سفر می نمایند. این مساله در ادبیات دری توجه گویندگان و نویسندگان را جلب نموده است. ترانه ها و قصه های آسیا نه و مثنویها و داستانهای ادبی به تمثیل و ترسیم آن پرداخته است.

ای یار زلماتی بسیار ترس در سایه گل نشین و از خار ترس

آخر جای عاشقان تهنه دار بود مردانه قدم گذار و از دار ترس

در کیش عاشقی ترس از سلامت مردم مفهومی ندارد. بنابراین عاشق در برابر این امر معشوق را با سخنان پر از لطف جرأت میدهد و تاثیر نیش خار سلامت مردم را به هیچ سی انکار و چنین وانمود میسازد که هر چند جای عاشقان زیر دار است، لیکن باید در میدان عشق سر دانه قدم گذاشت و صاحب همت بود.

این گل چه گلیست که در گریبان منست هر جا که روم مهر تو در جان منست

هر جا که روم آب و روان پیش آید آن آب و روان دیده گریان منست

عاشق هیچگاه از یاد معشوق فارغ نیست و چون متاع گرانبها یاد او را بخود بهر جا میبرد با آنکه یاد محبوبش با او هست اما از دوری او رنج میبرد و اشکش چون آب روان از دیده بصحرای داسانش در جریان است.

از آمدنت کاشکی خبر میداشتم در روی رهنه گل و سمن می کاشتم

گل می کاشتم گل گلاب می کاشتم خاک قدست بهدیده میبرد اشتم

ورود معشوق بخانه عاشق بدون وقوف وی عالمی دارد، چه خوش است که امیدواری پس از یکجهان انتظار به امیدی برسد و با فروغ جمال دوستی کلبه دوست دیگر روشن شود ولی تأسف در اینجا است که عاشق خبر نداشته باشد زیرا باید گل های گلاب که رنگ آن بمشابه رنگ آتش عشق شعله و راست، نثار قدم معشوق گردد. آنگاه خاک قدم او بر ای علاج چشمان دردمند و هجران دیده، به دیدم برداشته شود و این استقبالی است که جز عاشق کسی نیکو ترا اجرا نمیتواند کرد.

ای دوست به پیش تو رسیدن مشکل یک حرف شهرین از توشنیدن مشکل
دل دادن و مهر تو خردن آسان جان دادن و از تو گپ شنیدن مشکل
در مسنک عاشقی مشکلی و آسانی هر دو هست. کمتر دیده یا شنیده شده است که عالم گرفتاری بی موجودیت این دو چیز کمال و یاز و ال پذیرد.

ابراز لب دریای خر اسان خیزد در از لب و دندان جوانان ریزد
خدا بگیره سرغ سحر فریاده یار از بغل جوهره به فالان خیزد
همان قسمی که ابراز لب در یای خر اسان بلند میشود و سپس به باران مبدل میگردد و مایه حاصل خیزی و وفرت نعم میگردد همانگونه نیز از لب و دندان جوانان در میبارد یعنی از زبان آنان سخنان نغز شنیده میشود و یابسیار زیبا هستند و یادندانهای شان مانند در است اصطلاح «از لب و دهنش در میباره» به مفهوم سخن دانی و اصطلاح (از لب و دندان در میبارد) به مفهوم مقبولی و زیبایی برای اشخاص در بعضی از مناطق کشور ما مورد استعمال است.

چیزی که در تفسیر دو بیتی مذکور حایز اهمیت میباشد اینست که آذان سرغ در زندگی اجتماعی و در تعیین اوقات مردم عوام نقش بزرگی دارد. و از همین سبب در ادبیات درسی بسیار ذکر شده است و توضیح گردیده که آذان سرغ گاهی مایه رنج و تکلیف شده و زمانی وسیله خوشی مردم را فراهم ساخته است. فریاد سرغ در سحر گاهان از آن جهت سعد زندگی عوام الناس است که در تعیین اوقات شان کمک زیاد میکند. چنانکه با بانگ سرغ به نماز میخیزند به قله میروند نان میپزند، بسفر میروند و بسی کارهای دیگر را انجام میدهند. با وصف آن سرغ سحر، نزد عاشق قدری ندارد زیرا با فریاد او عاشق ناگزیر است از کنار معشوقش بر خیزد و رنه را از افشاء

خواهد شد و به اذایش دست خواهند زد.

(۱) ای کوتل تالقان کسی تیر نشد
گفتم بروم به پیش استاد اجل
(۲) ای مردن آدمی زمین سیر نشد
مردن که (خو) حقست ولی جوان پیر نشد

مرگ یک امر لابدی است. انسان بالاخره بفرمان خدا (ج) از شربت آن میچشد، لیکن هر انسان آرزو دارد که مرگ در آوان شهاب بسراغش نیاید. مرگ اشخاص جوان که امیدهای شان بخلک تیره یکسان میگردد و بادل سرشار از امیال روی در نقاب خاک میکشند، مایه اندوه و شکایت همگان است و رو بهمرفته در پهلوی حیات، سمات یک واقعت انکارناپذیر است اما طوریکه از مضمون دوبیتی بالا برمی آید، زمین از مردن آدمی سیر نشده، همچنانکه از کوتل تالقان (کوتل صعب العبور در تالقان، مرکز تخار) که مردمانی در آن تلف شده، (۳) کسی تیر نشده است.

مقصد از ترکیب «کسی تیر نشد» بیالغه در کثرت مردن و تلف شدن است و گویا اجل و کوتل هر دو عامل مردن آدمی بوده و بدان سبب مورد نکوهش مردم قرار گرفته اند. لذا شاعر برای شکایت کردن نزد استاد اجل و بیرو دتانه مجال، انسانها را زندگی باشد و این آرزویی است که هر انسان دارد و راضی نیست که در آوان شهاب زندگی را وداع گوید. لیکن چیزیکه قابل تفسیر و در خور یادآوری است اینست که چرا از کوتل و رابطه آن با مردن آدمی سخن در میان آمده و از آن شکایت شده است؟ این یک حقیقت مسلم است که انسانها مخصوصاً آنانیکه هنوز زندگی عالی و آرام و مزایای آن گوشه چشمی به آنان نه نموده است، پیوسته مقهور و مغضوب طبیعت و عوامل طبیعی هستند. ما بارها در باره اینگونه انسانها مطالب مفصل و دلچسپ خوانده ایم و فهمیده ایم که انسان بی وسیله و عاجز حیات بی سرو سامان داشته و مورد تهدید قوای طبیعی قرار میگرفته است.

۱ - به فتح الف: از ۰ - ۲ - ایضاً

۳ - مراد کوتل لته بند است که از حصه شرقی تالقان شروع و به نزد یک دشت کله‌نگان ختم میشود.

اینرا هم میتوان یادآور شد که شکایت زمانی صورت میگردد که انسان مورد آزار و شکنجهٔ عاملی قرار گیرد و برای امحای آن قدرت و توانی نداشته باشد. چنانکه دردوبیتی بالا می بینیم که چگونه از کوتلی که بارها مردم بر فراز آن یا بواسطهٔ دزدان و راهزنان کشته شده اند و یا توسط حیوانات درنده از نعمت زندگی محروم گردیده اند و یا به اثر سرما و یا گرما پدید و حیات گفته اند و یا از گرسنگی و تشنگی و یا عامل دیگری به دیار نیستی رفته اند، شکایت بعمل آمده است. کوتل های صعب العبور چه در ادب کتبی و چه در ادب شفاهی مباحثی از مشقت و سختی است، طوریکه حضرت بیدل در بیت:

«معنی بلند من فهم تند می خواهد سیر فکرم آسان نیست کوهم و کتل دارم»
همین مفهوم را گنجانیده است.

نگارنده در بعضی از کوتل های صعب العبور کشور ما فند کوتل «پل فی» واقع در رین ولسوالی نهرین و خوست و فرینگ و «اوزوم کوتل» در وسط ولسوالی رستاق و خواجه غار، کوتل «تند امان» مربوط ولسوالی چاه آب بارها شاهد تکالیف و حوادث در دانگیز بوده است. از آنجمله خاطرهٔ واژگون شدن موتر جیب حامل «سرحوم محمد غازی سالک» یکی از شاعران جوان چاه آب در جوی سال ۳۵ در «اوزوم کوتل» که منجر به سرگ او و چند تن دیگر گردید یک خاطرهٔ الم انگیز و فراموش ناشدنی است و بدان سبب جای دارد شاعران خواص و عوام از همچو عوامل و وقایع شاکتی و ناراض باشند.

بالای سرم خدا و پائین یارم
راضی نبدم جدا شوم از یارم
او بال (۱) دل شکسته افکارم
در کرده تقدیر خدا ناچارم

انسان به تقدیرات الهی منقاد و به اجرای آن مجبور است. زیرا بدون رضایت او هیچ حادثه ای بوقوع نمی پیوندد. عاشق گرچه راضی نیست از دوست خویش جدا شود و در آتش فراق بسوزد ولی اگر تقدیر الله به وصلت آنان نرفته باشد جز اطاعت به آن گزیری نیست. در حالیکه او غیر از خداوند و جز از یارش در بالا و پائین هیچ کس را ندارد و نمی خواهد ازین دو دور باشد. اما اگر قسمت او نباشد از جدایی با یار ناچار است. ما اینگونه مطالب را در ادبیات دری به تکرار خوانده ایم، همه به تقدیر او و امر خداوند منقاد و تسلیم هستیم.

الا بچه چرا لنگی ره بستی مکی دل داده ام پشتم نگشتی
مکی دل داده ام والله وبالله چرا لنگی نامر دی ره بستی

اصطلاح «لنگی بستن» در بعضی از نقاط صفحات شمالی و شمال شرقی کشور ما به جوانان و مردانی ارتباط میگیرد که از مرحله خردسالی به سن رشد رسیده باشند. در سابق در اطراف واکتاف این مناطق معمول چنان بود که پسران تا وقتی که به سرحد بلوغ نمی رسیدند، لنگی نمی بستند و تنها با سر کردن کلاه «۱» اکتفا می نمودند. گویا بستن لنگی مرحله رشد و جوانی را می نمود و نیز لنگی داشتن به تعقل و درایت شخصی و جوانمردی و رشادت وی نیز دلالت می کرد چنانکه شخصی که کار نادرست را انجام دهد، می گویند: «کاره بین وسله و کله ره» بنا بران وقتیکه یک جوان صاحب لنگی شد او دیگر از مرحله طفولت و خردسالی می برآید، او باید شخص بانگک باشد و در هر کار و مخصوصاً امور یکه به حفظ و بقای نوامیس او بستگی داشته باشد، سخت متوجه شود و بکوشد که کارش انجام مهت داشته باشد. و در راه حصول مقصود توفیق و فیتش گردد، ورنه او باید دیگر لنگی نبندد، زیرا وی صاحب توان و قدرت نشده است.

اگر مادر دوییتی بالا بدت، غور و خوض نماییم می یابیم که پسر جوانی به دوشیزه بی جوان دل داده و این هر دو در بند عشق هم افتاده اند. دختر در عشق و محبت پایداری نشان داده مگر پسر از ادامه عشق با آن دختر صرف نظر نموده است. در حقیقت پسر جوان مقصر است و جای دارد که دختر او را بچه و نامرد خطاب کند.

مسلمانا به بچه دل نبندید که بچه میرود داغ از جدایی

این دوییتی نمودار عشق و تمایل معشوقه بی درباره عاشق است. لطف و گیرایی آن در اینجا است که شعر آبدار معشوقه نهال قامت عاشق را پرورده و آنرا چون نهال باغ آراسته و پیراسته است ولی باوصف آنهمه تعریف و توصیفی که از قد و لب وی می نماید مسلمانان

۱- در برخی از مناطق فوق الذکر بجای کلاه، تا فون، هرق چین، و شپتک

را از عواقب محبت خویش با وی واقف میسازد و آنهارا از دل دادن با پسران که در محبت پایداری و سردی ندارند بر حذر میسازد. وی گوید تحمل داغ جدایی اینگونه اشخاص طاقت فرماست.

این دویستی نظیر دویستی با لاشان دهنده کیفیت یک روح پاک و نمودار یک عشق سوزناک است که جز انجام الم بار، درد انگیز نتیجه بی ندارد و در این عشق با رتقصیر و ناجوانمردی جز به گردن نوجوانان بسی ثبات نمی افتد.

الا ای بیوفای من و فاکن
اگر ترکت کنم از بیوفایی
اگر ترکت کنم نعلت (لعنت) به ما کن
بکش خنجر سرم از تن جدا کن

در کیش عاشق، بیوفایی مذموم و مایه رنج و آزار است. بنابراین می بینیم که از بیوفایی سخت بدست شده است. در دو بیت فوق عاشق از بیوفایی معشوق متاثر می شود و او را درس وفاداری میدهد و ضمناً برایش خاطر نشان میسازد که در مذهب عاشقی بیوفایی با یدبه نا بودی مقابله شود. بدان سبب می گوید اگر من از روی بیوفایی ترا ترک کنم بر من لعنت و ناسزا بگو و با خنجر سر از بدنم جدا کن. اکنون که تو چنین کرده ای باید به جزای عملت بررسی زیر ابدی را جز بدی جزایی نیست.

ستا ره سرزد و بیدار بودم
خروس تا سراد با ننگ سحرزد
بهای رخنه دیوار بودم
هنوز هم انتظار یار بودم

عشاق بارها در انتظار می مانند و نمی توانند به دیدار محبوب شان برسند. این دویستی نشان دهنده همین واقعیت است. یعنی از سر شب تا برآمدن ستاره (مقصود ستاره روز یا ستاره بیکه در حوالی صبح صادق می برآید) بیدار می ماند. شوق دیدار یار او را به پای رخنه دیوار می کشاند او در پای آن دیوار منتظر ورود محبوب خویش است. لیکن متاسفانه به سرایش نمی رسد. زیرا خروس ورود سحر را اعلام میدارد. دیگر انتظار او به نتیجه نمی رسد. برای اینکه سردم از هر گوشه و کنار پیدا میشوند و اسرار او فاش می گردد.

مه قر بان سر دروازه میشم
صدایت بشنوم از دور و نزدیک
صدایت بشنوم ایستاده میشم
به مثل غنچه گل تا زه میشم

همانطوریکه عشق و دوستی مردم ساده و طبیعی است به همان اندازه در آوردن کلمات و اصطلاحات جهت افاده مقصودی راه سادگی را اتخاذ می کنند. اینجا عاشق برای این خود را قربان سر دروازه میسازد که برای وی آنجا بزرگترین مرجع آمال و آرزوهاست. زیرا همانجا دیدار دوست برای وی دست میدهد و در همانجا کام جانش از شراب وصال دلبرش متلذذ می گردد. لذا بی جا نیست اگر او صدای یا رش را بشنود و مثل غنچه گل تازمه گردد و شکوفان و خویش را فدای آن سردر وازه که عامل همه این تازگی ها بوده است، نماید.

ما چها ر برادران تنها بودیم

از روزه ازل نصیب در یابودیم

ما درسه بگوگریه وزاری نکنه

این دوییتی واقعه غرق شدن چها ر برادر را تمثیل می کند. ظاهراً چنین معلوم میشود که این چهار برادر از روزه نگین با لاکه در مسافرت سفر کردند و از دریای آسومی گذشتند و میخواستند خود را به افغانستان برسانند ولی در حین عبور از آسودریا شاید در اثر عدم مهارت در آب بازی و یا ممکن است بر اثر کدام علت دیگر غرق میشوند و این دویتی را چون خاطره یکی از آنها میسرآید.

مرا کشتی به شهر آوازه نند از

نمکشور است به زخم تازه نند از

بدست مردم بیگانه نند از

مرا کشتی بدست خود کفن کن

در این دوییتی عاشق در لبا س یک فرد ناکام معلوم میشود بدین معنی که او از آرزو جدا می شود و معشوقش بجان رسیده گویا جراحتی نیز نداشته است. او دیگر برای زندگی قوت و قدرت ندارد. بدان سبب از معشوقش تقاضای کند، اگر مرا کشتی در شهر آوازه نند از زیر این پیکر مایه رنج و آزار روحی من خواهد شد و شاید مردم بگویند که من در عشق شکست خورده و ناکام شده ام. برای اینکه جرأت قلبی من به کسی دیگر آشکار نشود و هیچ کسی از راز زندگی من اطلاع پیدا نکند. مرا بدست خودت کفن کنی زیرا در غیر آن سر دمان بیگانه در مورد من چیزهایی خواهند ساخت در آن صورت روح من شکنجه خواهد شد. (۱)

(۱) - در پایان این مبحث وظيفه خود میداند که از بناغلی سیدسیرزا که در کار جمع آوری قسمتی از این دویتی ها با من کمک کرده اند، اظهار سپاس گذاری نمایم.



سرود

کلمه سرود در لغت به معنی سخن، تغنی، سماع، رقص و آواز (۱) و اسی رساند، اما در اصطلاح عبارت از شعری است که سر ایندگان آنرا یا توام با آهنگ موسیقی و یا تنها به آواز خویش میسرایند. سرودها نشانه ذوق و علاقه سرودم و در حقیقت منعکس کننده عواطف و احساسات آنها در سوا ردگوناگون به انواع مختلف است. سرودها از ضروریات اساسی زندگی انسانی نشأت کرده است، بدین نسبت لازم است درباره آنها مطالعه و تحقیق عمیق صورت گیرد. سرود از قدیمترین روزگار انباین طرف انکشاف (هنر گویندگی) بوده است. انسانهای بدوی که پای کوبان و دست افشان بصورت دسته جمعی لحظات متوالی را در خواندن آوازه‌های سرور انگیز و هیجان آور توام با بلند کردن صداهای شبیه به دهل و یا کدام آله دیگر مثلاً شاخهای سوراخ شده حیوانات وحشی که تولید صدا مینمود، صرف میکردند، یا انسانهای کنونی که سرودهای نفوذ و فرح بخشی را ابداع میکنند و آنها را توام با آلات موسیقی و یا به صورت جداگانه میسرایند و در حقیقت هر دو گروه انسانی (بدوی و متمدن) هنر گویندگی و خوانندگی را ابراز داشته اند. منتهی گروهی بشکل ابتدایی و گروه دیگری به قسم منکشف عملی رادریک ساحه معین انجام داده اند. لیکن با غورو تعمق میتوان پایه این هنر منکشف را در آن هنر ابتدایی جستجو کرد.

در اینجا یک نکته را باید خاطر نشان ساخت و آن اینست که کلمه سرود را باید به معنی وسیع آن استعمال کرد تا صرف پای جنبه موسیقایی آن در میان نیاید. درینصورت مقصد از سرود همان اشعاری است که مردمان گوشه‌های مختلف کشور در موقع خاص بوسایل گوناگون آنرا میخوانند. گویندگان بسیاری از سرودها معلوم نیستند. بنا بر آن سرود مال مشترک افراد یک جامعه است. سرود از نسلهای گذشته به نسلهای آینده انتقال میکند و در زندگی اجتماعی آنان سهمی میگیرد. این بخش از ادبیات عاسیانه مانند سایر بخشهای آن محصول انعکاس زندگی معین اجتماعی است و در حقیقت زندگی اجتماعی انسانها یکا نه سرچشمه همه بخشهای ادبیات است بدین ملحوظ تحقیق در این موضوع از ضروریات است. تحقیق در این ساحه ممکن است ازنگاههای

گوناگون صورت بگیرد. مثلاً از نظر شکل و از نظر محتوی. مگر بد بختانه تاکنون در این موارد یا هیچ تحقیق صورت نگرفته و یا اگر صورت گرفته باشد بصورت کامل نبوده است. در مورد شکل اول که وزن سرود و دیگر اشعار عامیانه را در بر میگیرد. نخستین بار کسیکه متوجه شده پروفیسور «مار» زبانشناس و مستشرق شوروی است. او وقتیکه در باره یافتن و زن اشعار پهلوی سخن می‌راند، توجه متتبعین را در خصوص اوزان اشعار محلی و عامیانه معطوف می‌سازد. (۱) اشعار عامیانه را نباید یکسر به محک اوزان عروضی نیاز ماییم بلکه باید تذکر داد که وزن هجایی بهترین قالبی است که اشعار محلی و عامیانه در آن ریخته شده است.

تحقیق در باره محتوی سرود و سایر اشعار عامیانه دری نسبت به وزن و شکل آن بیشتر حایز اهمیت است زیرا اینگونه اشعار در هر شکل و وزن باشند، منظور اساسی از آنها معنی و مفهومی است که در آنها پرورده شده است. این معنی و مفهوم انعکاسی از عواطف و احساسات مردم است. عواطفیکه از خوشی و غم، لذت و رنج، آرامی و نارامی، کامیابی و ناکامی، جوری و ناجوری و مسائل گوناگون دیگر تشکیل شده است.

اینکه پاره‌بی از سرودهای ولایات تخار را بر می‌گزینیم و تاجاییکه لازم اقتد در مورد دهر یکی از آنها بحث می‌نماییم. مایقین داریم ارزیابی و مطالعه این میراث ادبی بر ای محققان تاریخ ادبی کشور ما که می‌خواهند در فهم آوردن یک تاریخ ادبی با ارزش گاسهای متین بردارند خالی از فایده نخواهد بود.

الغانه جان

الغانه جان نام سرودی است که در اثنای یکنوع بازی که تقریباً شبیه به اتن ملی است خوانده میشود. دختران خردسال و بعضاً پسران خردسال با لای باسها و در میدانهای هموار دست بدست یکدیگر میدهند و گرد یک دایره رقص کنان این سرود را با آواز بلند و با ترتیب مخصوص می‌خوانند:

الغانه جان الغانه

توت پیدانه

صندوق سرخ یکدانه

تکیه نکن میشکنسه

(۱) تحقیق انتقادی در عروض فاسی تألیف پرویز نائیل خانلری ص ۲۹.

ای (۱) جماله (۲) بافتم
 او جماله بافتم
 پس پشت پسر تافتم
 میرما سوگند کرد
 صد طلاق زن کسرد
 «عبدالله جان» در کتل
 امپش «گل کبوتر»
 نیزه زده در جگر
 کوخور (۳) خون جگر
 قوقوی «اوسی»
 قوقو برگ چنسا
 دختر اشسته قطار
 میخورن دانه انسا
 ای جمسال کیستک
 ای جمسال اوسی
 میرما بار کسرد
 سوی (قالمنزار) کرد
 قالمنزاره لاله گرفت
 خون گوساله گرفت
 کوچک کوچک دنیا له
 ساره کجا میره

غژ غژك (۴) بخت تو

در کو چیکا تخت تو

آوی چلم (۵) موی تو

کلچه فتیر روی تو (۶)

« میرزا ملک » شوی تو

انغانه جان انغانه

انغانه جان انغانه

تئه توت بیدانه

دختر کامی خاتنه

درین سرود طوریکه ملاحظه میشود نام بعضی از اشخاص آمده است .

چنین می نماید که اینها اسامی قهرمانان محلی بوده است . گویا ایشان از طرف فرمانداری
بجنگ فرستاده شده اند ، مگر قوای دشمن آنها را نابود ساخته است . نام این اشخاص ظاهراً
« عبدالله جان ، میرزا ملک » است . گرچه اینها کشته شدند ، اما خواهی نداشته اند که
سوگوار می کند و بر قبر آنها اشک بریزد . « فرماندار » برای گرفتن انتقام صد سوگند می خورد

۱- بکسراف مخلف این . ۲- جمال : اینجا موی سر « کی-و »

۳- خور Xwar به فتح اول خواهر .

۴- درین سرود بعضی از کلمه های لهجه های بامیری دیده میشود .

۵- در نزد عوام در قدیم عقیده بود که آب چلم موی سر را سیاه

و دراز میکند .

۶- کلچه فتیر : اینجا به معنی گرد است . در اصل فتیر يك قسم ان ضمیم

گرد میباشد و در اینجا روی به فتیر تپیه شده و وجه شبهه گرد بودن است .

لیکن معلوم نیست که بکام خویش می‌رسد یا نه . درین سرود بیک نام دیگر (اوسی) (۱) بر می‌خوریم . این شخص ظاهراً نبرده و جنگ آور می‌نماید . اما آشکار نیست که وی از طرفداران « عبدالله » است یا از مخالفان او .

ق ق ا

ق ق ا ی ق ق ا	تئ توت خانقا
خانقا بازار رفت	با گریه و زار رفت
کیلهنچه «۲» خمیر کرد	باوام به ایزم «۳» رفت
داس و بندش گوم شد	داس و بندش باغ مسا
	سیب سرخ انار مسا

مهمان نو

ای (۳) بالا آومیایه بوی پلاومیایه

(۱) این نام مشا به است به نام « اوس خان AWAS » یکی از قهرمانان قصه « گور آغلی » بمعنی « کور زاد » لیکن هیچ دلیلی وجود ندارد که این « اوسی » همان اوس خان فرزند « گور آغلی سلطان » باشد که درباره وی تقریباً بیش از پنجاه قصه همچنان انکیر عشقی و جنگی در حافظه بعضی از ددی گوینان ولایات شمال و شمال شرقی کشور است . داستان گور آغلی توسط اشخاص « گور آغلی گوی » در شب‌های زمستان در مجالس دوستانه شب‌نشینی خوانده میشود . البته این رسم در زمانهایی که زاد و کومند و اج داشت ، بیشتر مروج بود لیکن امروز فقط در بعضی از دهات معمول میباشد و شاید بسیار بزودی ، بدون اینکه ثبت شود ، از حافظه ما فراموش گردد .

۳- ایزم : همیز

۲- کیلهن : سفو

۴- بفتح الف مخفف از .

خانه ره جار و کنین

مهمان نو میا یه

یارک جان

یارک جان بیا بکابل رویم گاه بکابل گاه بسیل گل رویم

قمر شوم دم (۱) لوی (۲) دالانت ای

یله کنم قلف گریبانت ای خاك شوم در صف مژگانت ای

د سازه (۳)

د گانه جان د گانه بریم ته دو لانه (۳)

جرینگس (۵) دستوانه دری (۶) سال و زمانه

غنیمتیم د گانه بخوان بیته دوستانه

این سرود را دختران و زنان در اوقاتیکه به سیله و تقریح میروند میخوانند

گرتنه مخمل

در کپه (۷) روفتگی گل با دام ریختگی

در تنه جوره (۸) جان گرتنه بخمل د وختگی

این سرود نمودار احساس مردیست که رفیقش را در لباس مخمل می بیند، در حالیکه او در داخل کپه (خر گاهیکه از بوری ساخته شود) خود که پیش روی آن پراز گل بادام است، نشسته است

دختر چادر نشین

دختر مسرپشته

چادر زده و شسته

۱- د : ۲ در

۲- لو : لب

۳- د گانه - دو گانه - یار، رفیق، عواهر خوانده .

۴- دو لانه : نام میوه بی است بشکل هتاپ .

۵- جرینگس : صدا، آواز .

۶- دری : در این .

۷- در : دروازه .

۸- جوره : یار، رفیق .

سفید مال می جو شه (۱)

قروت کده میفر و شه

شال چت کده میپوشه

در این سر و د ظاهرآ احساس مادری نمودار است که در باره دختر چادر نشین خویش می سراهد دختران و زنان چادر نشین و مالدار در کوه های سرسبز چادر میزنند و تا موقع رسیدن سرما از پول شیر و قروت ضروریات زندگی خود را تهیه میکنند. طوری که در سر و دبالا می بینیم از پول قروت دختر برای خودش (شال چیت) می خرد و آنرا می پوشد.

این بود چند سر و دگزیده از ادبیات عامیانه سر دم تخار. همانطور که یکم ما نتوانستیم تمام دو بیتی ها را جمع و به خواننده تقدیم داریم همینگونه نیز نمیتوانیم همه سرودها را جمع آوری نموده برای مطالعه علاقه مندان تقدیم داریم.

امیدواریم این مختصر بتواند نمونه بی از احساسات و عواطف بکتوده عظیم باشد و ما نتوانسته باشیم در پیچیده رابری خوانندگان باز کنیم تا از آن دنیای بزرگ ادبیات سر دم را ببینند و از زیبایی های آن محظوظ شوند.

۱ - میدوه : میدوشد - سفید مال : مال سفید. حیوان سفیدها بد بز یا گوسفند باشد.

نشر

ضرب المثل

ضرب المثل یک نوع ادبی عامیانه و عبارت از یک فقره و جمله کوتاهی است که معانی دقیق و وسیع را احتوا میکند. در حقیقت این نوع ادبی درست‌بمنا به کوزه‌یست که بجزای از معانی را در آن گنج‌انیده باشند. هر مثل مضرب معین دارد و در سوا قع خاص بکار برده می‌شود همانطوری که در مقدمه این مقال تذکر دادیم بعضی از زیدیدها ی ادبی عامیانه در برخی از مسالک همانندی خاص دارند و اهل لسان‌های مختلف آن‌ها را در جا‌ها یی بکار می‌برند که مفاهیم و معانی شان در افاده یک واقعت بهم می‌ماند. بحیث‌مثال این ضرب المثل چینی‌یی (کی ای تو خوبوننگ چون) (۱) از نگاه مدلول با این ضرب المثل دری ((بیک گل بهار همیشه)) و این مثل انگلیسی (When in Rome do as the Romans do) با این مثل دری «خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت باش» موافق است. تحقیق و جمع‌آوری ضرب المثل در نزد همه ملت‌ها از جمله بزرگترین و باارزش‌ترین امور ملی و ادبی است بتأسی از این منظور اینک به نقل قسمتی از ضرب المثل‌های مردم تخار که هر کدام آن‌محتوی یکجهان مفهوم است می‌پردازیم.

آزموده ره‌لیاز مسال.

کسیکه در امتحان بصورت همه جا نپه‌بررسی شده باشد و شخصیت و اهلیت وی واضح و روشن گردیده باشد حاجت نیست که بار دیگر آزموده شود و بعبارت دیگر «آزموده را باز آزمودن خطاست» چه آفتاب بدو انگشت پت نمی‌شود.

یعنی حقیقت را به آسانی نمیتوان پنهان ساخت.

آوه‌لای کن و ماهی بگی.

هرج و مرج را بوجود بیاور تا کسی ملتفت نشود و سپس مقصد را بدست بیاور.

☞ آو ای (۱) روی کاسه خورده می شود.
انسان بچیزی تمایل پیدا میکند که آنچیز نظرش را جلب کند و علاقه او را برانگیزد.
یعنی دلکش باشد.

☞ آو آمد و تیمم برخواست.
یعنی اصل جای فرع را گرفت و با آمدن حقیقت باطل از بین رفت.
☞ آبکه از سرگذشت چه یک نیزه چه صد نیزه.
یعنی مشکلات چه کم باشد و چه زیاد در یک حکم است.
☞ از ماست که بر ماست.

چیزی یا کسیکه شخصی ارتباط داشته باشد و بالاخره سبب اذیت و تکلیف او شود و یا از سبب وی آسیبی به آن شخص برسد.

☞ ای (۲) نوکیسه قرض نکن اگر کسی کنی خرج نکن
یعنی کسیکه تازه بیک کار داخل شده باشد مثلاً دست بستجارت زده و سرمایه بی اندوخته باشد. چون در داد و ستد تجربه و سابقه ندارد لذا اگر با کسی معامله کند فکر میکند که سرمایه اش تلف میشود و بدان سبب فوراً آن را مطالبه میکنند اما اگر از او قرض گرفتی خرج نکن و فوراً برایش بده.

☞ ای (۳) انسان یا بدی می مانه یا خوبی.
کسیکه بسیار بدکار باشد عمل زشت او و کسیکه نیکوکار باشد کار نیک او به خاطرها گزین می شود.
☞ به تو بگیرش به سرگ راضی شوه.

اگر می خواهی کاری را توسط او انجام بدهی و اگر او از انجام دادن کار اجتناب می ورزد.
کار مشکل تر را برایش و انمود بساز تا به انجام دادن کار دیگر که منظور اساسی تست راضی شود.

(۱) به فتح اول: از

(۲) ایضاً

(۳) ایضاً

بندگی بیچارگی است

کسی مورد ظلم و ستم قرار می‌گیرد که عاجز، بیوسیله و غریب باشد هیچگاه يك انسان نیرومند در قید اسارت نبوده است، لذا عا جزا و نا توانان در صف بندگان جاه می‌گیرند. پیو با ماه نشینی ماه شوی بادینگ نشینی سیاه شوی.

یعنی همنشین اگر خوب باشد و یا بدبالای انسان تا ثیری می‌اندازد.

ببار کسج به منزل نمی‌رسد.

کار یکبه به اساس يك غرض زشت آغاز شود، هیچگاه به کمال نمی‌رسد زیرا زود یا دیر حقیقت آن آشکار می‌گردد.

ببویه نفسم نمی‌نالیم، به قدم می‌نالیم

یعنی مردم تاجه اندازه بر من قدر می‌گذارند.

بدوست حال بگو، به دشمن لاف بزنی.

انسان باید به مقابل دشمن پایداری و مقاومت خود را حفظ کند، خود را نیرومند نشان دهد. زیرا دشمن از ضعف او استفاده می‌کند پس لاف زدن در پیش دشمن عیب نیست حال آنکه در برابر دوست جز راستی نپاید گفتن،

ببوتاجان به تن است جان بکن است.

یعنی تا وقتی که انسان در قید حیات است. ناگزیر است دست از فعالیت و تلاش و تپش باز ندارد. زیرا زندگی و تکالیف آنرا نمیتوان بدون حرکت بسر برد. حرکت قوه بزرگی است که زندگی را آب و رنگی میدهد و در تکامل آن نقش فعال می‌بازد.

ببوتایق از عراق بیایه سارگزیده بمیره.

یعنی فرصت بسیار کم است و نمی‌شود اینقدر انتظار کشید.

ببجنگ شدگار سر شد (۱) گار

یعنی هر ساله را باید در آغاز آن فیصله کرد.

په خر بوزه، خربوزه را دیده رنگ می گیره

یعنی صحبت یک همجنس بره جنس دیگر تاثیر می کند.

✽ خودمه در شهره نمی تن اسپم در جای قریه دار.

یعنی خودش هیچ اعتبار ندارد و هیچکس برای او حرمت قائل نیست لیکن ادعا داره اسپش

را در منزل ملک ببندد. یعنی از حد خود پای فراتر می گذارد.

✽ مار که بودینه بدش می آیه در دهن غارش سوز میشوه.

یعنی کسیکه مورد نفرت شخصی میباشد هرآن در مقابلش پیدا می شود.

په مارگزیده از ریسمانا له (۱) می ترسه.

کسیکه زحمت و تکلیف دیده باشد از جزوی ترین حادثه که ممکن است سبب اذیت وی

شود، می ترسد.

په موری باغ ای باغ کلان.

اشخاص کوچک آنقدر ادعا دارند که اشخاص بزرگ ندارند در حالیکه باید بزرگان

و خردان به اندازه خود شان و بقدر مقام و اهلیت شان ادعا کنند.

✽ مال خوده محکم کن و همسایه خوده دزد نگیر.

در حر است و حفاظت مال خود محتاط باش زیرا در غیر آن همسایه خود را

دزدخواهی گرفت.

چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است.

شرح و تفسیر چیزهای آشکار لزومی ندارد.

گوساله به پشت میخ می‌پره.

یعنی کسیکه در زندگی وسیله و یابددگاری داشته باشد، می‌تواند طور دلخواه

زندگی کند، طوریکه گوساله در وقتیکه به میخ محکم بسته شود هر طرف جست و

وخیز می‌زند. انسانیکه مددگار و پشتیبان دارد خود را صاحب زور و قدرت نشان

می‌دهد. و هر عمل را به زور خود انجام میدهد.

درمه نزن یکدسته درته نزنم دو دسته.

برای من روا دار جزئی ترین ضرر نباش تا من برای تو روا دار ضرر بیشتر نباشم. طبیعی است

که کسیکه برای کسی ضرر میرساند و یا به او ظلم می‌کند، اگر طرف مقابل دست یافت

در گرفتن انتقام می‌کوشد و تا میتواند بر حرف خویشتن ضرر بتشدید تر وارد مینماید.

دو تریوز به یک دست گرفته نمی‌شود.

یعنی یک شخص در آن واحد قدرت انجام دادن دو کار را ندارد، ممکن است هیچ کدام

آنها طوریکه آرزو دارد، انجام داده نتواند. پس باید از انجام دادن دو کار در یک وقت خود

داری شود.

هرجا که سنگ است دریای لنگ است.

یعنی شخص غریب و ناتوان همیشه آماج تیر حوادث گوناگون می گردد .
کمتر اتفاق افتاده که اشخاص نیرومند و متنفذ به خود اذنی دچار شوند که آسایش آنها از آن ناحیه بکلی در خطر باشد. ولی اشخاص بیچاره پیوسته مرجع حادثات میباشند .

هر که بینی خود را سیاه کند آهنگر نمی شود

اشخاصیکه ذاتاً دارای صفتی باشند ، واقعیت آن بدون تظاهر به همه آشکار میباشند .
زیراوی بر آن عمری اشتغال داشته و هر کسی او را بدان صفت متصف میداند ، اما کسانی که در داشتن چیزی و مسلکی تظاهر کنند ، و با نشان دادن بعضی از چیزهای دروغین در پی شهرت و نام آوری خود بکوشند یقین است که کوشش آنان هیچ نتیجه نخواهد داد .

زوروش به خر نمی رسد دپا لانش می زنه .

یعنی کسی را که مستحق مجازات است جز انمی دهد بلکه جزا را به کسی بخواهد بپسازد که او اصلاً تقصیری ندارد .

پوسر بشکنه در حاطین دست بشکنه در آستین .

یعنی معایب و نارساییها باید پنهان شود .

پوقصایب قصابی میکند کل بچه (۱) روزگم می کند .

یعنی اشخاصیکه بیکار استند و از اینکه هیچ سرگرمی و مشغولیت ندارند خود را در هر جا بصرف و فواید نگاه میکنند و روز خود را به آخر می رسانند .

پونیم نانه ای (۲) نان پیش سرخ میشود .

۱- در بعضی جاها یتیم بچه گویند .

۲- بک- راول : از

یعنی اشخاص خردسال در نشان دادن ذوق نسبت به اشخاص بزرگ بیشتر عجله میداشته باشند این مثل گو یا مدح در لباس ذم است یعنی چنین حرکات خردسالان شایسته نیست و اشخاص غیر مستحق باید این گونه اقدام نکنند و منتظر فرصت باشند.

افسانه

افسانه گویی و قصه سرایی در افغانستان سابقه ممتد دارد. باشندگان این سرزمین در طول تاریخ چندین هزار ساله، قهرمانان بزرگی داشته‌اند که هر کدام به وجه خاص باز یگر صحنه‌های گوناگون بوده است. با دقت عمیق و تفحص دقیق میتوان دریافت که این افسانه‌ها از ریشه و اساس خود از احساسات و تمنیات مردم این سرز و بوم آب‌می‌خورده است. یک حقیقت مسلم است که انسانا نه‌آری رسیدن به مقاصد عالی و جهت غلبه و تفوق بر سوانح بی‌بسته در تلاش‌اند. کوشش بنی نوع انسان به اقتضای طبیعت وی برای حصول پیروزی در سیرتاریخ بوده است. انسان شاید در راه فرام‌آوردن مقصودش گاهی به بیراهه‌ها رفته و سوانحی او را از تعقیب هدف باز داشته‌باشد، لیکن دیگ آرزوی او بخاطر فرآینگ‌آوردن شاهد پیروزی هیچگاه از جوش نمانده است. برخی از داستانهای عامیانه واقعی و جداشده از زندگی اجتماعی مردم است، اما بعضاً نویسنده، خود به ابداع اینگونه آثار می‌پردازد. بنابراین داستان پرداز به ابداع کردن قهرمانانی که مشکلاتی را در محمل سازد و در ابحای تکالیفی مهارت و قدرت همه جانبه نشان دهد، اقدام می‌ورزد.

در حقیقت بعضی از قهرمانان اگر وجود خارجه هم میداشته در واقعیت به ظهور می‌پیوسته اند، ذهن و قاد نویسنده و یا قلم سحرآفرین گوینده داستان پرداز، برای اشتهار بیشتر آنان عامل بزرگی بوده است. چنانکه قول فردوسی طوسی در مورد رستم زال، که گفته است: «مشش سا ختم رستم داستان پپوپپ و گرنه یلی بود رستمستان» بهترین دلیل برای این مدعا است.

خلاصه اینکه داستانهای عامیانه دری قسماً واقعی و بعضاً خیالی و ساخته و پرداخته نویسندگان و منعکس کننده عوامل و علل گوناگون اجتماعی و غیره میباشند .
یعنی نویسنده روی یک مصلحت اجتماعی و برای گزارش عواطف و آرزوهای مردم افسانه‌هایی را ابداع می‌کند .

گفتیم افغانستان در طول تاریخ چندین هزار ساله ، یک سلسله افسانه‌های عجیب و غریبی داشته‌است ، ساکنین عصر قبل از اسلام این سه ملکت در دایره معتقدات و تخیلات مذهبی خویش افسانه‌ها بی‌وجود آورد ه‌اند که از قصه‌های تخیلی امروزی بمراتب عجیب‌تر و دانستن آن دایچسپ‌تر و مفیدتر است . اگر بعد از شنیدن در آن غور و دقت شود و با قصه‌های امروزی مقایسه گردد ، عوام‌المشترک زیاد بدست می‌آید .

قصه‌ها و افسانه‌های قبل از اسلام کشور ما بعضاً از میان رفته و برخی سینه به سینه نقل و برخی دیگر ثبت شده است . بعضی از قصه‌های افغانستان قبل از اسلام توسط زوار چینی « هیوان تسنگ » که به سال ۶۳۲ میلادی در نواحی مرکزی افغانستان (با میان ، بگرام) سفر کرده ، ثبت شده است . از آن جمله « ناگاژدهای آبی » و « خزانه و طوطی » و « قصه معبد » و « اهلای وزیر » و « رامیتوان بر سبیل مثال یاد آور شد .

در بعضی از این افسانه‌ها تا تئوری از ثقافت هندی دیده میشود . مثلاً در افسانه ناگا مفاهیمی رامیتوان سراغ کرد که وجود و رواج آن در سرزمین هند محقق بوده است . از قبیل پرواز با لای بوریا و تناسخ ارواح . اینکه برای تأیید این مدعا و برای مزید اطلاع خواننده ارجمند ، افسانه « ناگا » را ذیلاً نقل میکنم :

با لای کوه بلند به فاصله ده هزار متر بطرف شمال غرب بگرام ، قلعه کوه سالنگ بر سر کوتل سالنگ واقع است ، دریاچه بزرگی واقع شده است که در آن ناگا Naga اژدهای آبی بود و باش و حکومت داشت . و بعضی از عناصر طبیعی مانند : باد و باران و برف و یخ در تصرف او بود . درین وقت در بگرام و حوالی بجاور آن یک نفر ارباب Arhat یا عالم بزرگ که اصلاً از قندهار بوده ، اقامت داشت . این شخص در همه علوم دست روحانیون و علما را از پشت سر می‌بست و بدان سبب بود که اژدهای آبی با او از راه ارادت

پیش آمد و هر وقت هدایای زیاد برایش می فرستاد. چاشخانه مو قعیکه نصف روز نزد يك میشد عالم مذکور باقوای تصرفات و روحی با لای بوریا نشسته به هوا بلند میشد و به قصر ناگا کنار دریا چه فراز سالنگ سیرفت و نان چاشت را در آنجا میخورد.

چون یکی از شاگردان عالم از چندی به رفتن چاشخانه استاد خود متوجه شده بود، همیشه بفکر بود که آیا کجاسیرود؟ کنجکا وی و هوس آخر مصمم ساخت که مخفیانه خود را به بوریا ی استاد خود آویزان کرده این اسرار را کشف کند. بهمین فکر روزی هنگام صعود عالم نزد يك وی آمده و هنگامیکه بوریا از زمین بلند می شد از گوشه آن محکم گرفته و بهوا بلند شد و طرفه العین کنار دریا چه سالنگ رسید. ناگا حینیکه از پیر خود استقبال میکرد چشمش به شاگرد او افتاد او را نیز برای صرف نان چاشت دعوت نمود اما غذایی که برای آن دوفتر آورده بود فرق داشت. یعنی به عالم غذای عالی و به شاگرد او خوراک معمولی داد. چون عالم از خوردن غذای اخلاص شد، لب به اظهار تشکر مزید از اژدهای آبی باز نمود و بر طبق عادت به شاگرد خود اسرار داد که کاسه او را بشوید. شاگرد او چون درسیان کاسه آلودگی غذای استاد را دید و اختلاف آن را با خوراک خود مشاهده کرد بر آشفت و بر استاد خود و ناگا اژدهای آبی به قهر شد و در عالم غضب و هیجان اعمال صالحه خود را شفیع آورده و نمود که ناگا تلف شود و خودش جای او را بگیرد.

هنوز از دعا و التجای طالب چیزی نگذشته بود که برای ناگارد سر پیدا شد. عالم بعد از اینکه از شکرانه نعمت خلاص شد از حرکت خود که چرا کاسه ابرایشستن به شاگرد خود داد، نادام شد. ناگا هم به گناه خود معترف شد که چرا به طالب مذکور هم غذای مانند استادش نداد. اما شاگرد چون به معبد برگشت با خاطر محزون و دل پر عقده شروع به خواندن اوراد مذهبی نمود و بدرجه بی عالم را زیر تاثیر آورد که همان شب جان داد و در عالم تناسخ ارواح اژدهای آبی شد. آنگاه در حالیکه از قهر و غضب پیچ میخورد داخل آبهای سواج دریا چه شده ناگای قدیم را کشت و خودش جای او را گرفت. سپس برای انتقام خود از عالم و خرابی معبد او تمام ماران آبی را جمع نمود. طوفان باد و باران را بکمال شدت جاری کرد، طوری که درختان از ریشه کنده میشد و گرد و غبار فضای شهر کوشانی و معابد بگرام را تیره و تاریاخت.

کنشکای کبیراز خرابی ناگهانی هوا متعجب شده از عالم بزرگ پایتخت علت آنرا استفسار نمود. عالم مذکور که قضیه را از اساس خبر داشت کماحقه نقل کرد. کنشکا برای یاد و بخاطر داری «نساگسا» تصمیم گرفت که در پای کوه پر برف سعید و استو په بی به ارتفاع صد قدم آباد کند، لذا عمله و کارگران، معمار و مهندس را به نقطه مطلوب فرستاد تا شروع بکار نمایند. چائشین نساگا ازین تصمیم کنشکا بسر آشفت و به باد و باران حکم وزش و بارش داد که مانع کار شوند و نگذارند که آبادی سعید عملی شود. چون کنشکا به تمحیل نظریه خود پافشاری نشان داد و کارگران را به اسورتعمیراتی دستور داد از دهای آبی بیشتر به غضب شده قوای مخرجه خود را مضاعف ساخت و با دو باران فوق العاده شدت نمود از یکطرف کارگران کنشکا آباد کرده میروند و از طرف دیگر عناصر طبیعی نمی گذارند. خلاصه شش مرتبه کنشکا سعید و استو په را آباد کرد و هر شش مرتبه باد و باران خسرا بش نمود. دفعه هفتم کنشکا کسه شخصی مقتدر بود، از ناکامی خود منفعل و در عین زمان به غضب شده حکم داد که دریا چه ناگارا پر کنند و قصرش را خراب سازند، لذا برای این مقصد با عساکر خود از بگرام به پای کوه پر برف آمد. نساگسا از ورود قشون بی شمار کنشکا ترسیده خود را به پیر مرد برهنی تغییر شکل داد و بر سر راه حاضر شده و خود را بقا بل او خسم نمود و گفت:

«ای کنشکا! تو در اثر لیاقت های که درد و ره های زندگانی سابقه نشان دادی شخص مقتدر شدی و آرزوی در دل نداری که برآورده نشده باشد. نمی دانم چرا بر خود تکلیف گرفته به مقابله نساگای آبی میروی. ناگاہا یعنی ما را آن آبی مخلوقات خرابی هستند. و این را هم بعرض سعی رسانم او قوای زیاد دارد تمام عناصر طبیعی بسه فسر مان اوست با لای ابر سوار میشود با در فرمان میدهد که در فضای لاجوردی و به کوه های پر برف تردد کند و سیلاب های خروشان را به قعر دریا ها جاری میسازد. و هیچ قوه انسانی بر او غالب شده نمی تواند. پس ای مرد بزرگ خواهشمندم از مقابله با او درگذری، زیرا اگر غلبه کنی از نتیجه فیروزی شهرت

تولندتخواهد شدو اگر مغلوب شوی انفعال و درد مغلوبیت خواهی کشید. «
 چون کنشکا در پیش کشیدن قشون خود تردید نشان نداد، اژدهای آبی
 به دریا چة خود برگشت و از اسواج به زیر طبقات یخ فرورفت و ساعتی نگذشته بود
 که در فضا تغییراتی پیدا شده ابرهای سیاه هوا را تا ریک کرد. و نه تنها بگرام
 بلکه تمام کاپیسا با حلقه حصار کوهستانی خود زیر گرد و غبار معدوم شد و آواز
 اژدهای آبی مانند رعد از فراز سلنگک طنین انداخت و کوه ها را به جنبش در آورد
 و زش باد درختها را از ریشه بر افکند. لشکر کنشکا به خواندن او را مدد هبی
 شروع کردند. وی می گفت اعمال حسنه سن در زندگانی سلف، سر اشخص مقتدر
 نوع بشر ساخت و با اقتدار خود قوای مدهشهر اضعیف ساختم و دنیا را اسخر نمودم
 حال ما را بی میخواهد بر من غلبه کند. لذا دست بدامن اعمال حسنه خود میزنم
 و التیجارم در اینجا بمن کمک شود. چون به اینجا رسید از شانه های وی شعله
 های آتشی زبانه کشید و دود بر اطراف او بلند شد. اژدها از مشاهده این
 کیفیت متوحش شده فرار کرد. باد آرام شد، سردی بر طرف گردید، باران
 قطع شد و ابرهای سیاه پراکنده شدند، آنگاه کنشکا حکم داد که هر یکی پارچه
 سنگی بر داشته به دریا چه بیندازد تا پر شود.

اژدهای آبی دوباره خود را به پیر مرد برهنی تغییر شکل داد و نزد کنشکا
 حاضر شده و اظهار نمود که سن اژدهای آبی هستم و حاضر شده ام طوق اطاعت و
 در گردن نهم. امیدوارم که جرم گذشته را عفو کنید. چون سیدانم که تو
 تمام موجودات را دوست داری و از آنها حمایت میکنی. حتماً درباره من بیچاره هم
 توجه و مرحمت خواهی فرمود.

اگر مرا بکشی هر دوی سا بر راه غلط افتاده خواهیم بود. تو بواسطه
 قتل و من بعلت افکار غضب آلود و در نتیجه هر دوی ساد زندگانی آتی منفور
 خواهیم شد.

کنشکاسخان عذر آرمیز او را شنیده قرار کرد اگر در آینه با زنا فرمائی نموده

بود، غمناک و غمناک شد. اژدهای آبی جوا با گفت، ناگه بواسطه اعمال بدی که داشت بشکل مار درآمد چون طبیعت او ظالم و کینه جوست اگر احتمالا حرکت نامناسبی در آتی از وی سرزد، باید پیش از واقع شدن آن حرکت جلوگیری بعمل آید.

لذا اگر کنیشکا یکدفعه دیگر به ساختن معبد شروع بکنند یک زنگ بزرگی هم بسازد و هر روز یک نفر را بفرستد تا سر کوه را ملاحظه کند و اگر در آنجا ابرهای سیاه جمع شده بود فوراً زنگ را بنوازند تا از استماع آواز آن ملاقاته و عظمت اقتدار او بخاطر تازه شود و افکار سیاه من برطرف گردد. کنیشکا معروضات او را پذیرفت و بهمین ترتیب باطنین آواز مهیب زنگ که قدرت و جلال او را در دست ترسین دره های کاپیسا منعکس میساخت، معبد و استوپه خود را آباد کرد.» (۱)

در عهد اسلامی افسانه‌ها و قصص نیز زیاد است. برخی از این افسانه‌ها از بقایای افسانه‌های کهن و بعضی دیگر محصول دوره اسلامی است. یک سلسله از این داستانها بادب و پری و جادوگران سروکار دارد و قهرمان داستان با این قبیل موجودات می‌ستیزد و سرانجام یا پیر و زیا مغلوب میشود. ولی بهر کیف این افسانه‌ها مفسر و مبین عقیده‌ها می‌میشود. اگر داستان پردازی یک داستان عامیانه را که با دیگر و یا با دیگران آن با دیو و غیره می‌جنگد، ایجاد می‌کند، مقصودش اینست که از یکطرف روحیه مردم را انعکاس دهد، از طرف دیگر بحیث یک عضو اجتماع خودش، یا بحیث افسانه ساز و یا بحیث راوی وقایع، وظیفه اش را انجام میدهد. در پهلوی این افسانه‌های خیالی که میشود آنرا بنام روماتیک سومی کرد، داستانهای عامیانه دیگر نیز که از دایره واقعیت به دور نیست و البته این نوع داستانها که میتواند بنام ریالیستیک یاد شود، نسبت به دسته نخست در تجسم حقایق و تفسیر پدیده‌های زشت و زیبا و تشریح نسبی علل و اسباب حوادث دقیقتر و صایب تر است اما با آنهم هر یکی از این دو دسته، مطالبی درباره زندگی

مردم دارد و در حالیکه ما نمیتوانیم از ارزش نسبی هر کدام انکار کنیم، صرف می‌توانیم در تعیین مقام و مرتبت هر کدام اظهار نظر نماییم. بروی هم جنبهٔ تخیلی داستان‌های عامیانه قویتر است و در این مورد شواهد زیاد نیز داریم. از کهنترین داستانهای عامیانه دری که از عهد اسلامی بدست ما افتاده یکی «داستان سمک عیار» تألیف صدقه این ابو القاسم است که آثار فرسوزین خدا داد بن عبد الله الکاتب الارجانی بسال ۵۸۵ هـ تحریر و استنساخ نمود. موضوع داستان سرگذشت، حکمران طلب است که برای خواستگاری مهتری، دختر فغفور چین می‌رود. قهرمان اول این داستان سمک عیار است اما قهرمان دوم همان حکمران می‌باشد که پس از تحمل تکالیف یکام خویش می‌رسد و مدت‌ها بحیث فرمانروای چین حکم می‌راند.

دیگر قصهٔ ((هزار و یک شب))، ((امیر ارسلان روسی))، ((امیر حمزه))، ((حاتم طائی)) و ((چاردرویش)) منسوب به امیر خسرو دهلوی و غیره است که هر کدام موضوعات مختلفی مربوط به ملل گوناگون را ارائه میدارد. افسانه‌های دیگر که قسماً از عربی، هندی اتخاذ گردیده، و بعضاً افغانی است عبارتند: است از ((قصهٔ سیف الملوك و بدیع الجمال))، ((گل و صنوبر))، ((مهر و ماه))، ((قصهٔ گیتی آرا))، ((قصهٔ ملاک علی پسر امیر بخارا و مهر بانو دختر خوارزمشاه)) و قصهٔ «بهر و زبازرگان خراسان و دختر حکمران کشمیر» و غیره. همچنان در ردیف اینگونه قصص میتوان ((طوطی نامه))، ((بهار دانش)) را نیز

یاد آورد (۱)

۱ - برای آگاهی مزید دربارهٔ چگونگی داستانهای گوناگون عامیانه دری و منشاء برخی از آنها رجوع شود بتاریخ ادبیات فارسی تألیف هرمان تهتر چه دکتور شفق س ۱۲۴ تحت عنوان اثر ادبی و شاعرانه.

فهرست مآخذ

- ۱ - انسکلو پید یا بریتانیکا سمیٹ فلکلور
- ۲ - انسکلو پیدیا امریکا ناچ و سمیٹ فلکلور
- ۳ - W.R. Bascom, Four function of Folklore
- ۴ - S.G.L. Gomme, Hand Book of Folklore.
- ۵ - فرهنگ نفیسی جلد سوم .
- ۶ - فرهنگ اندراج جلد سوم .
- ۷ - تحقیق انتقادی در عرف و ضفافا رسی تالیف داکتر خانلری
- ۸ - وزن شعرقارسی تالیف دکتور خانلری
- ۹ - مجله کابل سال نهم ۱۳۱۶
- ۱۰ - تاریخ ادبیات فارسی تالیف هرمان اته ترجمه دکتور شفق

